

حیات عرفانی در اندیشه پولس

قربان علمی^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۵/۲۲ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۸/۲۵)

چکیده

در این مقاله مفهوم حیات عرفانی و چگونگی نیل به آن از دیدگاه پولس بررسی می‌شود. بنا بر آنچه از مطالعه و تحلیل رساله‌های او برمی‌آید، وی مدعی است که پس از تغییر کیش، در نتیجه تجربه‌ای که در راه دمشق برایش رخ داده است، به حیاتی تازه در مسیح دست یافته و سبک زندگی جدیدی را تعلیم می‌دهد که حیاتی پاک، معنوی و عرفانی است. پولس نیکوترین حیات را زندگی مسیح‌گونه معرفی کرده که شایسته فرزندان خداست. حیات عرفانی یعنی زیستن به گونه‌ای که خدا می‌خواهد و غایت آن مسیح‌گونه‌شدن انسان است. هرچند پولس بر فیض خدا در تحقق چنین حیاتی تأکید می‌ورزد، اما سهم انسان را در رسیدن به آن نادیده نمی‌گیرد. او دعا، مراقبه، وارستگی، طهارت باطن، توکل، پذیرفتن اراده خدا، هماهنگی و همکاری با خدا، ایمان، امید و محبت را بنیان‌های حیات مسیحانه، یعنی زندگی عرفانی می‌داند.

کلید واژه‌ها: پولس، حیات عرفانی، زندگی در مسیح، عرفان، مسیحیت.

بیان مسئله

بی‌تردید بررسی احوال پولس به‌عنوان مهم‌ترین شخصیت تأثیرگذار در مسیحیت، در ابعاد گوناگون، اهمیت بسزایی دارد؛ اما از آنجاکه وی بیشتر به‌عنوان یک الهی‌دان و متفکر معرفی شده است، زوایای دیگر شخصیت او و نیز تأثیرش بر دیگر حوزه‌های مسیحیت تا اندازه‌ای پنهان مانده است؛ لذا هرچند از او بیشتر به‌عنوان الهی‌دان یاد می‌شود، لیکن باید توجه داشت که حتی مهم‌ترین آموزه الهیاتی پولس، «رستگاری از طریق ایمان»، بر پایه عناصر عرفانی مکتب او استوار است (9, p. 227). نقش او در شکل‌گیری عرفان مسیحی تا به آنجاست که برخی اساساً عرفان غیرپولسی را عرفان واقعی نمی‌دانند [29, p.149].

امور باطنی یا اموری که در درون یک فرد رخ می‌دهند، مهم‌ترین بخش زیست‌نامه او هستند. تنها شناخت اعمال ظاهری یک فرد شناخت واقعی او نیست. در خود معنوی (روحانی)، یعنی خود پنهان در دل است که می‌توان محور اصلی شخصیت انسان را یافت. پولس یکی از آن افرادی بود که خود واقعی خویش را یافت، باطن خود را کاملاً کشف کرد و نفس محبوب، حساس و ترسان خود را آشکار کرد. هدف او از این کار «آشکار کردن هرچه بیشتر فیض الهی نصیب‌شده به خود بود» [iCor.15:10]. فیضی که ژرف‌ترین سرچشمه زندگی پاک او گشته و شخصیت او را با جلال الهی دگرگون کرده بود.

اگر عنصر عرفانی نیرومندی که بر تعالیم و شخصیت پولس سایه افکنده است، بدون تبیین رها شود، هیچ ارزشیابی منصفانه‌ای از تعالیم و شخصیت او به عمل نخواهد آمد. اما درباره عنصر عرفانی تجربه دینی و آموزه‌های او دیدگاه‌های گوناگون و چه‌بسا متضاد وجود دارد. چنان‌که برخی اعتقاد دارند که نوری را که می‌گویند او در راه دمشق دید و ندایی که شنید: «ای شائول، ای شائول، چرا بر من جفا می‌کنی؟» [Acts 22: 7] این حالت را نمی‌توان آسان‌گیرانه از مقوله احوال عرفانی دانست. هرچند حکایت او از حالتی دیگر که خود را چون شخصی انگاشت که «تا آسمان سوم ربنده شد ... و سخنان ناگفتنی شنید که انسان را جایز نیست به آن‌ها تکلم کند» [iiCor. 12: 2-4]، طنین عرفانی اصیلی دارد. ولی در اینجا هم جای شک باقی است؛ چراکه معلوم نیست کلامش را باید به معنی حقیقی گرفت یا مجازی. اگر به معنی حقیقی بگیریم، شنیدن این ندا خودبه‌خود آن را از مقوله پدیدارهای عرفانی جدا می‌کند. اشاره به «آسمان سوم» هم دستخوش همان تشکیک است؛ چراکه هم می‌تواند مجازی و هم حقیقی به معنای

دیدار واقعی تعبیر شود. چیزی که بیشتر از همه به این عبارت طنین عرفانی اصیل می‌دهد، صفت «ناگفتنی» و عبارت «که انسان را جایز نیست به آن‌ها تکلم کند» است [25, p.48]. این در حالی است که برخی دیگر اعتقاد دارند که هیچ‌چیز در مورد پولس مشخص‌تر از عرفان او نیست. چنان‌که بروس معتقد است که «او دارای مشرب مذهبی عمیقاً عرفانی بوده است» [8, p.220]. او نمی‌توانست به ظاهر دین بسنده کند؛ بلکه درصدد رسیدن به باطن ژرف آن بود [9, p.v].

مطالعه تجربه باطنی پولس نه تنها برای روان‌شناسان، بلکه برای کسانی که در به‌دست‌آوردن معرفتی عملی از نیروهای نهان در زندگی و فعالیت مسیحی تلاش دارند، جالب است. راه‌یافتن به آن بدون درک بواطن عرفانی آن، که با عقل تنها درک ناشدنی بوده و اسرار آن تنها برای کسانی در دسترس است که زندگی در تقرب با مسیح دارند، غیرممکن است. چنان‌که پولس خود به قلمرو اسرارآمیز درون خود، که در آن خدا و انسان با هم روبه‌رو شده و یکی می‌شوند، با تحیر می‌نگریست. تجربه او غالباً وی را فراسوی عالم خاک برده و به قلمرو سرّ وارد می‌کرد [9, p.2].

لذا مطالعه درباره عنصر عرفانی در تجربه دینی و آموزه‌های وی بیشتر ضرورت پیدا می‌کند تا بتوان در این مورد قضاوت درستی داشت و به آنچه در ورای تعالیم ظاهری او قرار دارد، بیشتر پی برد، مخصوصاً که وی به حیاتی تازه در مسیح دست یافت و ادعا داشت که سبک زندگی جدیدی را تعلیم می‌دهد. برای نیل به این هدف باید به بررسی مفهوم و چیستی عرفان در آموزه‌ها و زندگی عملی او پرداخت تا از این رهگذر روشن شود که آیا می‌توان در زندگی و تعالیم وی به ساحتی عرفانی و سبک زندگی عرفانی دست یافت. راه رسیدن به آن نوع زندگی چیست؟

عرفان پولس

عرفان نوعاً مستلزم تجربه‌ای است که در آن عارف به بصیرت یا فهم خاصی دست می‌یابد (خواه از طریق مراقبه، خواه از طریق دعا و خواه از طریق اشراق بی‌واسطه)؛ اما نمی‌تواند توصیفی جامع و پذیرفتنی از ماهیت آن ارائه دهد [11, Vol. II, PP. 846-8]. عبارت فوق تا حد زیادی گویای چالش پژوهشگران در مواجهه با تعریف عرفان است؛ اما آنچه از ریشه‌شناسی این واژه مشخص می‌شود، ارتباط عرفان با امر پوشیده، رازوار، مخفی، مکنون و باطنی است که با تجربه‌ای عارفانه که به مکاشفه تعبیر می‌شود، مکشوف می‌شود. لذا هرچند از «عرفان» به‌خاطر شخصی بودن تجربه خدا به‌عنوان یک

موجود متعالی، نمی‌توان تعریفی واقعی ارائه کرد؛ اما با اندکی تسامح و در یک تعریف کلی می‌توان گفت که «عرفان» مطابق تعریف‌های روان‌شناختی و تاریخی‌اش عبارت از شهود مستقیم و تجربه بی‌واسطه خداست و عارف کسی است که کم‌وبیش چنین تجربه مستقیمی را دارد [27, pp.9-10]. به دیگر سخن، عرفان در پی شناخت مستقیم خدا و درک اتحاد وجودی با اوست؛ بنابراین، خدا از نظر عارف، نه یک وجود انتزاعی صرف، بلکه متعلق عشق اوست [23, pp.1-3]. عرفان با سه عامل آگاهی (consciousness)، حضور (presence) و تحول یا دگرگونی (transformation) تبیین‌شدنی است. آگاهی‌ای که فراتر از تجربه صرف است؛ حضوری که مواجهه عارف با خدا یا امر قدسی از غیب درآمده را میسر می‌کند و تحول که عارف را در حوزه‌ای فراطبیعی، فراعقلی و گاه غیرمنطقی و متناقض‌نما قرار می‌دهد [22, pp.3-4].

واژه عرفان در ریشه یونانی‌اش به معنای دریافت اسرار موجود نامرئی از طریق مراقبه و رسیدن به آرامش درون است. از نظر پولس راز یا اسرار بر حکمت نهفته خدا و کنه ذات او و اموری که قابل‌دیدن و شنیدن نیست و فراتر از ذهن بشری است و تنها از طریق روح خدا دریافت‌شدنی است، دلالت دارد [1Cor. 2: 6-16]. با توجه به این تعریف، می‌توان از شخصیت عرفانی پولس سخن گفت و مکتوبات وی را نیز به‌عنوان نخستین شواهد عرفانی مکتوب در مسیحیت بررسی کرد. پرداختن به تعریف واژه عرفان در کاربرد پولسی، کار آسانی نیست. اگر بخواهید تعریفی را ارائه دهید که شامل تمام طیف تعالیم و تجربه عرفانی او باشد، شاید بتوان گفت پولس به‌عنوان عارف کسی است که بر وجه درونی (باطنی) امور معنوی نظر دارد. او در جستجوی افق‌های بلند و روشن رؤیت مستقیم خدا و اتحاد آگاهانه و مشارکت مستقیم با اوست. او در تجربه‌های جذبه‌ای خود به قلمروی صعود کرده است که نفس در آنجا «حیات چیزها» را که در بیان نمی‌گنجد، می‌بیند [9, pp.4-5]. با این حال، باید گفت که پولس یک عارف محض نبود. گذشته از این، چیزهایی دیگر نیز بود. پولس، آن‌گونه که از رساله‌هایش برمی‌آید، ابعاد شخصیتی بیشتری را در باطن خود دارد و از نظر افرادی که ذهنی نقاد دارند، پیچیده‌ترین شخصیت است؛ اما برای کسی که به ندهای درونی خود گوش جان می‌سپارد، شناخته‌شده‌ترین انسان‌هاست [13, p.440]. به گفته بروس، «بروز و ظهور مشخصه عرفان مبتنی بر ایمان در مکتب پولس کمتر از آموزه نیکوکاری یا پارساشمردگی به‌وسیله ایمان نیست» [8, p.120].

هرچند رساله‌های پولس برای اهداف عملی نوشته شده و گروه‌هایی از انسان‌ها را مخاطب قرار داده که فاقد احساسات و تجربه‌های عرفانی هستند و چیزی درباره‌ی افشای رازهای عمیق تجربه‌ی شخصی ندارند؛ اما با تأمل در هریک از آن‌ها می‌توان با قالب‌هایی آشنا شد که تجربه‌های عرفانی مسیحی را به نسل‌های بعد منتقل کرده است. حتی در رساله‌های نسبتاً غیرعرفانی او مانند رساله به غلاطیان که هدفی عملی داشته و اشارات شخصی در آن غیرمستقیم و پراکنده است نیز عباراتی را دال بر عرفان پولس می‌توان مشاهده کرد. وی در اولین جمله از این رساله می‌گوید: «... پولس رسول، نه از جانب انسان و نه به وسیله‌ی انسان، بلکه به وسیله‌ی عیسی مسیح ...» [Ga. 1: 1]. حالت مکاشفه و خلسه که از حالات عرفا و ویژگی‌های عرفان است را به خوبی در گزارش‌های مکتوب منسوب به او می‌توان دید؛ برای مثال، در اعمال رسولان اشاره شده است که وقتی او در معبد اورشلیم دعا می‌کرد، خلسه‌ای به او دست داد که در آن نسبت به دعوت منحصره‌فرد خویش آگاه شد [Acts 22: 17-21]. این همان حالتی است که در عبارات عارفان بعدی از آن به واژه «خلسه» (rapture) تعبیر شده است. در جای دیگر، از فراوانی مکاشفاتش سخن می‌گوید و از بیماری دائمی همراه با آن‌ها که به احتمال زیاد، نتیجه‌ی مستقیم فشار جسمی - روحی موجود در خلسه‌های او بوده است، صحبت می‌کند [iiCor. 12: 7-10]؛ بیماری‌ای که با بسیاری از عارفان بعد هم همراه بوده است. پولس در رساله دوم به قرن‌تیان به روشنی به یک تجربه کاملاً عرفانی، با ویژگی‌های خاص خود، اشاره می‌کند و می‌گوید: «آیا در جسم؟ نمی‌دانم! آیا بیرون از جسم؟ نمی‌دانم! خدا می‌داند». و با عبارت «سخنان ناگفتنی شنید» از وصف ناپذیری این تجربه شوق‌انگیز خبر می‌دهد [iiCor. 12: 2-5].

این حالات عرفانی همراه با مکاشفه و الهام را تقریباً به صورت ناپیوسته و در خلال دوره دوم زندگی پولس می‌توان دنبال کرد که به گفته خود از رؤیاهای و مکاشفات خداوند بهره‌مند بوده است [iiCor. 12]. به دیگر سخن، می‌توان تصور کرد که او در این دوره از حیات معنوی جدیدش در پی غلبه بر نفس خویش بوده و همچنان با تردید و سوءظنی که از ابتدا به طور اجتناب‌ناپذیری گریبان‌گیرش بوده، درگیر بوده است [Acts 9: 26]. اما هنگامی که دعوتش آشکارا اعلام شد و برای تبلیغ از سوی روح‌القدس برگزیده شد، این مرحله درون‌گرایانه از رشد معنوی، جای خود را به احساسی عمیق‌تر داد که همان حس «به تملک کامل روح مسیح درآمدن» بود؛ حسی که کارهای حیرت‌آورش را تأیید

می‌کرد، سختی‌های طاقت‌فرسا را برایش تحمل‌پذیر می‌ساخت و الهام‌بخش او در نوشته‌هایش بود. چیزی که جورج فاکس از آن به «گشایش‌ها» (openings) تعبیر می‌کند (۲، ص ۵۶). پولس در این مرحله از سلوک عرفانی‌اش، در رفتار و معاشرت با مردم، آرام، جدی و متین عمل می‌کرد و به گفته خود، بی‌خودشدنش برای خدا و هشیاری‌اش برای مردم بود [iiCor. 5: 13]. در واقع، برخلاف جامعه اولیه مسیحی که پدیده‌های خلسه‌ای در نزدشان اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت، تمایز پولس به‌عنوان یک عارف، به‌خاطر عدم وابستگی وی به این‌گونه مسائل بود. منطق او در این امور چنین بود که هر موهبت و تجربه معنوی را که به دیگران کمکی نرساند، به حساب نمی‌آورد. از نگاه او، ارتباط عرفانی روح با مسیح نباید به لذتی شخصی تبدیل شود. وی می‌گوید: «... زیرا شما خواهان عطایای معنوی هستید تا در جمع مسیحیان شاخص باشید ... من به مدد روح و به مدد عقل دعا خواهم کرد» [iCor. 14: 12].

شکل‌گیری شخصیت عرفانی

هرچند برخی درصددند تا با واکاوی نیمه دوم حیات پولس، مراحل سه‌گانه‌ای برای سلوک عرفانی او یعنی «تلاش‌های تهذیبی و اخلاقی و غلبه تدریجی بر نفس؛ بینش‌های عمیق و اشراق‌هایی که از ویژگی‌های حیات روبه‌تکامل است و احساس اتحاد ناگسستنی با مسیح که فعالیت‌های گسترده او را مورد حمایت قرار می‌داد» ترسیم کنند [27, p.26]؛ اما در حقیقت، اساسی‌ترین و درعین‌حال، ابهام‌آلودترین نقطه عطف حیات معنوی و عرفانی پولس را باید در تجربه‌ای مکاشفه‌گونه، در راه دمشق دنبال کرد. تحول بزرگی که به سبب آن، «شاؤل متعصب یهودی» که از هیچ آزاری نسبت به مسیحیان فروگذار نمی‌کرد به «پولس مقدس» و رسولی مبلغ تبدیل شد. خود پولس این تجربه مکاشفه‌ای که در کتاب *اعمال رسولان* به آن اشاره شده است [Acts 9: 3-9] را بیش از آنکه یک تغییر کیش دینی بداند، دعوتی برای رسول‌بودن می‌انگارد تا برای امت‌ها (غیریهودیان) تبلیغ کند [iCor. 9: 1; 15: 8-10; Ga. 1: 15; Phil. 3: 7-11]. او این نقطه عطف را یک خودآگاهی جدید یا تلاش شجاعانه‌ای برای تعلیم بشری نمی‌داند، بلکه آن را تجربه‌ای از مسیح زنده؛ یعنی مکاشفه مسیح مصلوب و برخاسته می‌داند و درباره آن توضیح بیشتری نمی‌دهد [27, p.26].

تغییر کیش پولس در نتیجه این تجربه، لحظه بحران و تولد دوباره برای او بود. تغییر

کیش او را وارد حیاتی دیگر، یعنی حیات عرفانی کرد. او خود را کسی دید که مسیح یک بار و برای همیشه به دست آورد [Phil. 3: 12]. مابقی زندگی پولس تحت تأثیر آن تجربه بود. در مرکز عرفان پولس آن شخص زنده‌ای قرار داشت که در عین حال به صلیب کشیده شده است [27, p.37]. او همه آنچه در پیاپی بود را به یکباره در عیسی مسیح یافت. «میلر» در تفسیر این بخش از کتاب *اعمال رسولان* می‌گوید: از آنجاکه پولس در مدت زندگانی جسمانی مسیح، هرگز او را ندیده بود، وقتی در راه دمشق، آن نور الهی بر او تجلی کرد، پرسید که تو کیستی؟ وقتی که فهمید آن وجود مقدسی را که «خداوند» مخاطب ساخته، کسی غیر از عیسای ناصری نیست، بسیار متعجب شد [۵، ص ۱۳۶]. پولس همواره در تمام اشاراتش به این تحول، بیان می‌کند که عیسای برخاسته از مردگان که بارها بر شاگردانش ظاهر شده است، بر او هم ظاهر شده است. زندگی پولس تحت تأثیر بهت و حیرت ناشی از همین تجربه قرار داشت. او دائماً «مطیع شهود آسمانی بود» و به تدریج، هرآنچه در دل این شهود نهفته بود، بر او عیان می‌شد و به‌طور روزافزون، جان او را تصرف و تغذیه می‌کرد.

بنابراین، ریشه تمام تحولات فکری، روحی و معنوی پولس را در همان مکاشفه و تحول ابتدایی او باید جستجو کرد و اساساً عرفان پولس را در انکشاف مسیح و یکی شدن با او باید معنا کرد. پس از این تحول، پولس بدون بحث و گفتگو با هم‌کیشان، یا حتی بدون آشناسدن با رسولان، به یکباره، مدت‌زمان سه سال را به خلوت‌گزینی پرداخت [Ga. 1: 11-19]. این خلوت‌گزینی شاید در پیروی از آنچه از عیسی مسیح شنیده بود و شاید صرفاً به دلیل احساس نیاز خود بود که به گوشه خلوت در صحرا برود تا با حقایق زندگی تازه‌اش روبه‌رو شود و اراده الهی را کشف کند [27, p.40]. نقل شده است که پولس، این سفر سه‌ساله را که ظاهراً در شبه‌جزیره عربستان بود، به تفکر گذراند [17, p.59]. پولس از طریق این سکوت و خلوت توانست به زوایای پنهان روح خود مسلط شود و به خاموشی گوش فرادهد [9, P. 204]. به هر حال، آنچه اهمیت دارد این است که اولاً نقطه عطف در شکل‌گیری شخصیت عرفانی پولس را باید در همین مرحله جستجو کرد و ثانیاً تمام عرفان پولس را بر مبنای همین تجربه شخصی مسیح تبیین کرد. البته به این نکته نیز باید توجه داشت که تنها راوی این ماجرای غیرمعمول، که نه تنها زیربنای شخصیت جدید پولس را شکل داد و حتی به اعتقاد برخی اساساً مسیحیت جدیدی را بنیاد نهاد [20, Vol.6, P.178]، فقط خود پولس است! و برای

اثبات آن راهی جز اعتماد به گزارش او وجود ندارد و به گفته هانس گونگ باید اقرار کرد که «دگرگونی درونی پولس، از آزار مسیحیان تا تبلیغ کردن مسیح، در نهایت، سری دست‌نیافتنی است» [۴، ص ۲۱].

وی در این سه سال به تهذیب اخلاقی مشغول بود و چنانچه از نامه به رومیان باب هفتم برمی‌آید، نوعی جدال پایان‌ناپذیر میان انگیزه‌های عالی و دانی در وجود وی جریان داشت که سرانجام توانست نسبت به گناه بمیرد و در حیاتی تازه متولد شود و پس از غلبه بر نفس، در معرض مکاشفات و الهامات الهی قرار گیرد [27, p.41]. از جمله آن مکاشفات اشاره به تجربه صعود به آسمان سوم در رساله *قرنتیان دوم* [5-2: 12] است. پولس معتقد بود که این تجربه‌های عرفانی حیاتی تازه - زندگی در مسیح - به او بخشیده است [Ga. 2: 20]. او را به «مخلوقی جدید» تبدیل کرده است؛ اما پولس مانند عرفای بزرگ هرگز دریافت‌های عرفانی را نزد خود نگاه نداشت، او هدفی اجتماعی را دنبال کرد و تلاش کرد آنچه را دریافته است، به دیگران بازگوید. تجربه بی‌واسطه او، وی را واداشت تا خود را کاملاً وقف خدمت به خدا و مردم کند. به نظر او، ارتباط معنوی بی‌واسطه با خدا، هیچ‌گاه از حیات‌بخشیدن به جامعه دینی که از میان آن پدید آمده است، ناتوان نیست. او معتقد است که انسان‌های دیگر نیز می‌توانند به «مخلوقی جدید» تبدیل شوند و زندگی جدید او را تجربه کنند. او مأموریت دارد که حقیقت این زندگی را به آن‌ها منتقل سازد. کسی که به این حیات جدید دست یابد، زندگی کاملاً تقدس‌یافته و آزادی واقعی دارد که پولس آن را «آزادی جلال فرزندان خدا» می‌نامد [Rom. 8: 21]. زندگی‌ای که هدفش اتحاد با خداست و آرامش و قوت از ثمرات آن است. پولس در پی گسترش این نوع زندگی عرفانی بود که در آن انسان‌ها بتوانند در ارتباطی کاملاً آگاهانه با خدا زندگی کنند. این ارتباط بین خدا و عارف در همه اشکال و مراتب گوناگون، همواره ارتباطی مبتنی بر محبت فراگیر و صمیمانه، یعنی زندگی سراسر آکنده از خداست. این زندگی در سیر کمالی خود از مراحل گوناگونی می‌گذرد و از اموری معنوی تغذیه می‌کند که از راه عبادت، دعا، ذکر، قرائت کتاب مقدس، تأمل آمیخته با سکوت درباره خدا و ... کسب می‌شود.

حیات عرفانی

آموزه‌های عرفانی اموری فقط نظری و معنویت‌بخش نیستند؛ فراتر از این، آن‌ها

می‌توانند در عمل به انسان کمک کنند، زندگی او را غنی‌تر سازند، نگرشی عمیق به جریانات زندگی به او ببخشند و زندگی سرشار از سکینه و آرامش برای او فراهم آورند. عرفان می‌تواند روح و معنای زندگی باشد و انسان‌ها را از خشکی، سردی و خلأ خارج کند و حیاتی عاشقانه و عرفانی به او بخشد. در واقع، عرفان به دنبال یک نوع زندگی است که از آن به حیات عرفانی تعبیر می‌شود که حیاتی معنوی، با خدا بودن، علم رؤیت خدا و علم محبت به خداست. از مشخصه این نوع حیات، عشق بلامنازع و بدون شرطی است که عارف به خود، خدا و به همه جهان هستی نثار می‌کند؛ لذا عارف، با عاشق مهربان مترادف است. او می‌خواهد این نوع روشنایی دل و این بصیرت را به انسان‌های دیگر هم منتقل کند، به‌گونه‌ای که آن‌ها هم لذت عشق الهی را درک کنند و بتوانند در نهایت عشق و مهربانی، زندگی پاک و طیبه‌ای داشته باشند. حیات عرفانی مطلوب‌ترین نحوه زندگی است که در آن همه ابعاد انسانی به بهترین شکل، مجال شکوفایی پیدا می‌کنند. مشخصه مهم چنین حیاتی، داشتن معرفتی عمیق و عمل صالح خالصانه است که برای نیل به آن باید به تفکر، تدبیر و تهذیب نفس پرداخت. روح زندگی عرفانی حب الهی است.

عرفان مسیحی که از جهت تاریخی با خود مسیحیت آغاز می‌شود، به دنبال ارائه نوعی زندگی آرمانی است که می‌توان آن را حیات عرفانی دانست. پولس که نامه‌های وی نخستین نوشته‌های مسیحی است، درصدد طرح چنین زندگی است که وی از آن به «زندگی در مسیح» تعبیر می‌کند. به نظر پولس که خود یک عارف و آموزگار تعلیم عرفانی بود، روح انسان «صورت و جلال خدا را نمایان می‌سازد» [iCor. 11: 7]، اما اگر قرار است دوباره به نزد خدا بازگردد، باید از همه آلودگی‌های جسمی و روحی پاک شود و با خداترسی خود را کاملاً مقدس سازد [iiCor. 7: 1]. او می‌گوید، «عاقبت دلبستگی به امور نفسانی، مرگ و عاقبت پیروی از امور روحانی حیات و آرامش است، زیرا دلبستگی به امور نفسانی دشمنی با خداست» [Rom. 8: 6-7]. سالک از طریق غلبه بر نفس و روشن‌بینی و محبت می‌تواند به دیدار خدا نائل شود؛ دیداری که تنها برای کسانی که شایستگی دریافت آن را دارند، ممکن است. خدا «چیزهایی را که هرگز چشمی ندیده و گوشه نشنیده و به خاطر انسانی خطور نکرده است، برای دوستداران خود مهیا کرده است. خدا این همه را به وسیله روح خود، از راه الهام بر ما کشف کرده است؛ زیرا روح القدس همه چیز حتی کنه نیت الهی را کشف می‌کند» [iCor. 2: 9, 10]. کسانی که او را

شناخته‌اند و دیده‌اند فرزندان خدا هستند و خدا در آن‌ها و با آن‌ها زندگی می‌کند، از طریق آنان عمل می‌کند و از آن‌پس، آن‌ها در اتحاد آگاهانه با او زندگی می‌کنند. «زیرا همهٔ کسانی که به‌وسیلهٔ روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان فرزندان خدا هستند» [Rom. 8: 14]. اینجا بذر مفهوم خداگونگی را مشاهده می‌کنیم و پولس در همهٔ تصاویر زیبای عرفانی‌ای که به کار می‌برد، نشان می‌دهد که چگونه کسانی که دیده بر جمال خدا دوخته‌اند، خود خداگونه می‌شوند: «همهٔ ما چون با چهرهٔ بی‌نقاب جلال خدا را در آینه می‌نگریم، از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می‌شویم و این کار، کار خداوند یعنی روح القدس است» [iiCor. 3: 18].

پولس می‌گوید: «هیچ‌یک از ما فقط برای خود زندگی نمی‌کند و یا فقط برای خود نمی‌میرد، اگر زیست می‌کنیم، برای خداوند زندگی می‌کنیم و اگر بمیریم برای خداوند می‌میریم. پس خواه زنده و خواه مرده، به خداوند متعلق هستیم؛ زیرا به همین سبب مسیح مُرد و دوباره زنده شد تا خداوندِ مردگان و زندگان باشد» [Rom. 14: 9-7]. عارف انسانی واقع‌گراست؛ به این معنی که این عبارتها برای او یک دگما نیست، بلکه یک دعوت است. دعوت روح برای نیل به آن کمال زندگی که برایش خلق شده است، برای «فانی‌ساختن خود در «آن» که دیده نمی‌شود و لمس نمی‌شود؛ واگذار کردن کامل خود به آن «حقیقت مطلق»، بدون اینکه به خود و یا دیگران وابسته باشد. اتحاد با آن «ناشناخته» با شریف‌ترین و اصیل‌ترین بخش وجودی خود به‌واسطهٔ نادیده‌گرفتن علم خود؛ سرانجام از این جهل مطلق، معرفتی را به‌دست آوردن که درک از چگونگی نیل به آن ناتوان است» [23, p.81]. همهٔ راه‌های ممکن برای درک این «یگانه مطلق» در کمال «حیات‌بخش خود» در این گفتهٔ پولس یافت می‌شود که «او مافوق همه بوده و در همه کار می‌کند و در همه ساکن است» [Eph. 4: 6].

هم‌زمان با رشد حیات معنوی در پولس، اعتقاد وی به یگانگی با روح مسیح عمیق‌تر و پایدارتر می‌شد تا جایی که در یکی از سخنان بسیار مهمی که در آخرین رسالهٔ معتبرش آمده می‌گوید: «قوت هرچیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می‌بخشد» [Phil. 4: 13]. او در خداوند (مسیح) قدرتی را یافت که برای برآورده کردن تمام خواسته‌های زندگی مسیحی بدان نیاز بود [9, P. 218]. این درواقع، اشاره به یک نوع حیات جدیدی دارد که پولس نه‌تنها خودش از آن بهره‌مند بود؛ بلکه می‌تواند هر مسیحی واقعی را نیز به مخلوقی جدید تبدیل کند.

از رساله‌های پولس و سخنان وی چنین برداشت می‌شود که او بیش از آنکه درصدد ابداع نوعی الهیات باشد، می‌خواهد کلماتی بیابد تا به آن وسیله این حقیقت روشن را به دیگران منتقل کند که: «من زندگی نمی‌کنم ... بلکه مسیح در من زندگی می‌کند ...» [Ga. 2: 20]. پولس پس از این تجربه عرفانی، مسئولیت ابلاغ «گوهر ایمان» اصلی مسیحی را به عهده گرفت و مشتاق انتقال آن به مسیحیان غیریهودی شد [۳، ص ۶۳] که این خود از فضای عرفانی حیات وی حاکی است. این درواقع، همان عنصر عرفانی پیام پولس است که آموزه حقوقی «رستگاری از طریق ایمان» وی بر پایه آن استوار است [9, p.227].

برداشت‌های عرفانی اولیه پولس در دوره نگارش رساله اول قرن‌تیان قابل مشاهده است. در این دوره، وی تمایز جدی میان انسان روحی یا عقلانی و انسان دارای درک معنوی قائل است و از حکمت پنهان که توسط روح باطنی آشکار می‌شود، سخن به میان می‌آورد: «روح همه چیز حتی عمق‌های خدا را نیز تفحص می‌کند» [iCor.2: 10]. سپس در رساله به رومیان که نشانگر دوره میانی زندگی اوست، معنای روبه‌رشدی از قدرت پایداری و آزادی را ارائه می‌دهد. او اکنون کاملاً در فضای تازه‌ای از آگاهی سر برآورده، به وسیله روح حیات آزاد شده و خلقتی جدید یافته است و احساس آزادی می‌کند؛ آزادی که آن را «آزادی جلال فرزندان خدا» می‌نامد [Rom. 8: 21].

در واقع، پولس به حقیقت اسرارآمیزی دست یافت که فقط تجربه بی‌واسطه می‌تواند آن را به ما عرضه کند؛ اینکه در این جهان محدود همه امور با هم درکارند تا به محبت خدا برسند. او میان این اطمینان ارزشمند با سختی‌ها و فشارهای زندگی عملی ارتباط برقرار می‌کند [Rom. 8: 35-37]؛ بنابراین، آرامش و قوت را می‌توان به‌عنوان ثمرات عرفان پولس قلمداد کرد. اما وقتی به سراغ آخرین نامه‌های به‌جای‌مانده او می‌رویم، بیش‌ازپیش، این حیات و آرامش غالب را می‌یابیم؛ چیزی که موجب قدرت جسمی و لذتی معنوی می‌شود که هیچ نوع ابتلای خارجی نمی‌تواند آن را از بین ببرد. البته این روحیه را می‌توان در رساله به فیلیپیان و در رساله به کولسیان نیز دید. در این رساله‌ها به‌نحو کامل‌تری، ترکیبی از دیدگاه عرفانی و اقتضانات عملی را مشاهده می‌کنیم؛ یعنی ترکیبی از لذات متعلق به جهان دیگر و فشارهای مستقیم متعلق به این جهان. این رساله‌ها درحالی‌که با عینی‌ترین مسائل سروکار دارند، از تابش نوری روحانی جان گرفته‌اند. تقریباً تمام دانش مربوط به حیات باطنی از آن‌ها استنباط می‌شود؛ یعنی ترکیب دو امر متناقض‌نمای لذت و تأدیپ نفس، تأکید بر تواضع و محبت، طلب انزوا و

آموزه اتحاد با مسیح به‌عنوان منشأ قدرت [Phil. 2: 1-9; 3: 8; 4: 13]. در واقع، می‌توان چنین برداشت کرد که پولس با بلوغ کامل معنوی در حیاتی الهی آمیخته با احساساتی قوی زندگی می‌کند؛ متواضع و عمیقاً آگاه از نیروی واقعی الهی که بر همهٔ افعال و تصمیمات او تأثیر دارد.

از برخی نامه‌ها نیز چنین استنباط می‌شود که حداقل برخی از کسانی که به دست او ایمان آوردند به تجربه‌های معنوی عمیقی دست یافته بودند. به همین جهت پولس این افراد را «کامل» خطاب می‌کند [Phil. 3: 15]؛ یعنی کسانی که به واقعیات اسرارآمیز «تولد دوبارهٔ مسیح» وارد شده و به «زندگی کاملاً تقدس یافته» کشانده شده‌اند و همراه با او «در پی مقصد» تلاش می‌کنند. او به این گروه به‌عنوان پاداش ترک کامل نفس که همان «بی‌توجهی به هرچیز دنیوی است» وعده می‌دهد که آرامشی بیان‌ناپذیر در اعماق جان‌های کاملاً تسلیم ساکن خواهد شد: حضور آرام‌بخش نامتناهی که ورای ادراک انسان است، محافظ همهٔ احساسات و اندیشه‌ها در برابر نوسانات خواهد بود. «اولین اندرهیل»^۱ که پولس را یک عارف راستین و ایجادکننده سنت بزرگ عرفانی مسیحیت معرفی می‌کند، معتقد است که در این عبارت، به لب تجربهٔ عرفانی پولس می‌توان دست یافت؛ نقطه‌ای که در آن دریافت‌های او از شخص مسیح زنده و از خدای جاودانی و لامکان به هم می‌پیوندد [27, p.26]. به اعتقاد وی پولس همواره با مسیح‌شناسی واقع‌گرایانه و پرشور و شوق خود، فهمی عمیق از خدای نامتناهی و نامتغیر که خویشتن را در مسیح متبلور ساخت، در ذهن داشت. تجربه‌های سرتی پولس، او را واداشت که مسیح را چنین بیابد: «همه در او بلی» [iiCor. 1: 20] و «پر از الوهیت» [Col. 2: 9]؛ اما نگرش قدسی او و آگاهی شخصی‌اش از روح باطنی مسیح در نوعی تعالی‌گرایی بی‌حد و حصر پوشانده می‌شود، نوعی آگاهی همراه با تحیر از «دریای بی‌کران و پرتلاطم الوهیت» و آن دو معنا و ارزش خود را از همین امر به دست می‌آورند. «خدا کل در کل است» [iCor. 15: 28]، آخرین بیان اوست از کمالی که در انتظار آن است. به این دلیل برای رسیدن به این مقصد، اغلب دستورالعمل‌هایی ارائه می‌شود که سالکان باید به کار بندند تا بتوانند بر طبیعت پست خود غلبه کنند، بر امور معنوی تمرکز کرده و روح خود را تعالی بخشند.

1. Evelyn Underhill

راه‌های دستیابی به حیات عرفانی

عرفا اغلب دستورالعمل‌هایی را ارائه می‌دهند که سالکان باید به کار بندند تا بتوانند بر نفس خود غلبه کرده و بر امور معنوی متمرکز شوند. هرچند غالباً در سخنان پولس مراحل سیر معنوی انسان به سوی خدا به وضوح از هم تفکیک نشده‌اند و او در کل، دستورالعمل‌هایی نظام‌مند در این ارتباط ندارد و در رشد و پیشرفت زندگی عرفانی از هر چیز اجباری یا ساختگی دوری می‌کند، اما با تأمل در سخنان وی می‌توان استنباط کرد که به نظر او این سیر، پس از تهذیب نفس و اکتساب فضایل اخلاقی، چند مرحله دارد. هرچند او بر فیض الهی در این راه تأکید دارد، اما در اظهارات وی می‌توان به قواعد و اصولی دست یافت که راهنمای زندگی وی بوده و می‌تواند به پرورش زندگی عرفانی در طالبانش نیز کمک کند. مهم‌ترین آن‌ها به شرح زیر است:^۱

– دعا

دعا یکی از راه‌های مهم رشد معنوی و رسیدن به آرامش درونی انسان است. بزرگ‌ترین نعمتی که خدا به انسان بخشیده، دادن حق دعا به اوست. باشکوه‌ترین حالت انسان در لحظه دعا و نیایش است؛ زمانی که او خاضعانه و خاشعانه در محضر معبود خود اظهار ناتوانی کرده و از او یاری می‌طلبد. پولس خود اهل دعا بود و دعا را نیرویی مؤثر در زندگی خود می‌دید. او نه تنها در بحران‌های بزرگ زندگی خود دعا می‌کرد، بلکه در همه حال از دعا استمداد می‌کرد و دیگران را به دعا کردن سفارش می‌کرد و از آن‌ها می‌خواست که هرگز «از دعا خسته نشوند» [Rom. xii. 12] و «پیوسته دعا کنند» [1Thess. v. 17]. او در جریان زندگی خود، دعا برای خود و دیگران را خواست مقدس و دم حیات خود می‌دید و دعا به خدا را نشانه آگاهی از فرزند خدا بودن دانسته و می‌گفت: «آن روحی که خدا به شما داده است، شما را برده نمی‌سازد، شما را فرزندان خدا می‌گرداند و ما به کمک این روح در پیشگاه خدا فریاد می‌زنیم: «ابا، ای پدر» [Rom. 8: 15]. وقتی قلب دعا می‌کند، دعایش واقعی است؛ وقتی قلب و دهان دعا می‌کنند، دعا کامل است [9, p.196]. دعا مراتبی دارد. در پایین‌ترین مرتبه، دعا وسیله‌ای برای به دست آوردن متاع دنیوی است که به نظر پولس، این دعا همیشه کارایی ندارد. دعا در بالاترین مرتبه، وسیله‌ای برای رسیدن به خدا در زندگی است که هرگز عقیم و بی‌اثر نیست.

البته، جایگاه دعا در زندگی پولس زمانی به درستی روشن می‌شود که دعا به مفهوم نیرویی مؤثر در زندگی او که بازتاب یا عمل مستقیم خداست، تلقی شود و به‌عنوان یک

نیروی اجتماعی در خدمت خیر به دیگران باشد. او خود را کسی معرفی می‌کند که «برای دیگران دعا می‌کند و از خدا می‌خواهد که استوار و بالغ و کامل باشند» [Col. 4: 12]. او یقین داشت که دعاهایش در حق دیگران قبول می‌شود و از دعاهای دیگران کمک می‌گرفت. از این رو، در نامه‌های خود برای مخاطبانش دعا می‌کند و بارها نیز از آن‌ها درخواست می‌کند که «ای برادران، برای ما دعا کنید» [1Thess. 5: 25]. وی در جستجوی فلسفه قدرت دعا نیست؛ بلکه دعا را وسیله‌ای مقدرشده از سوی خدا برای فزونی قدرت تأثیر انسان می‌داند [9, pp.197-198].

پولس معتقد است که دعا کردن کارکردن است که هیچ‌کس از آن معاف نیست. در تجربه شخصی پولس، دعا نوعی خدمت اجتماعی است. او احساس می‌کرد که موظف است برای دیگران دعا کند، دعایی که آزاد از خودخواهی است. دعا برای دیگران موجب همدردی با آن‌ها می‌شود. دعای باید چنان عالی باشد که به اوج عرش قدرت مطلق رسد و چنان ژرف که به باطن قلب انسان نفوذ کند. هیچ‌چیز بیشتر از دعا به دیگران نمی‌تواند انسان را به اتحاد بیشتر با خدا برساند و روح او را در معرض تأثیر الهی قرار دهد. لذا او «برای همه انسان‌ها مخصوصاً برای مقدسین دعا می‌کرد» [Eph. 6: 18] و آن را مایه زندگی در آرامش و صلح و کمال خدا ترسی و سرافرازی می‌دانست [1Tim.2: 1]. او دعا می‌کند که خدا به انسان‌ها بینش و فهم روحانی عطا کند، تا اراده او را کاملاً درک کنند و بتوانند طوری که شایسته خداست، زندگی کنند، کاملاً او را خشنود سازند و در معرفت وی رشد کنند. او همچنین از خدا طلب می‌کند که بر حسب قدرت پرشکوهش و با تمام نیروی خود آن‌ها را تقویت کند تا با شادی و صبر هر چیزی را تحمل کنند [Col. 1: 9-11].

– مراقبه و تمرکز بر چیزهای آسمانی

در رؤیای عارفان، با مراقبه، همواره دری به عالم غیب گشوده می‌شود که بخش نورانی وجود آنان است. مراقبه عبارت است از سفری به ژرفای درون و شهود دنیای عمیق آن و وسیله‌ای برای کشف اصل وجود خود و از این طریق اتصال به اصل وجود ذات اقدس الهی که سرچشمه هستی و نیل به آرامش روحی است. با این سفر و تجربه آن، زندگی زیبا و لذت‌بخش شده، از هر نوع ناملایمات رها و به کائنات لبخند می‌زند. به همین جهت، عارف با نظر کردن به درون چیزها، عمیق‌تر و ارزشمندتر زندگی می‌کند.

پولس زندگی مسیحی خود را با عزلت‌گزینی در بیابان آغاز کرد که هدفش تقویت زندگی باطنی خود از طریق مراقبه و دعا بود تا بتواند خود را برای انجام بهتر مسئولیت آینده‌اش آماده سازد. زندگی در این دوره تنهایی، در خلوت با خود و خدا، بی‌فایده نبود. در این دوره و با این کار زندگی نوپیدای او به سرعت در حال پیشرفت بود و او در فیض موجود در عیسی مسیح نیرومند می‌شد. از این دوره و نحوه زندگی پولس اطلاع چندانی وجود ندارد؛ اما آنچه مسلم است، بخشی از این عزلت‌گزینی به مراقبه و تفکر گذشته است [9, p.199].

مراقبه زمانی سودمند و اثرگذار است که ذهن به جای پرداختن به خیال باطل، حالتی فعال و متفکرانه داشته باشد و بر امور متعالی و افکار بلند متمرکز شود. متعلق آن باید واقعی باشد؛ زیرا روح آدمی تنها از چیز واقعی می‌تواند تغذیه کند. هر نوع تلاش برای فرونشاندن آلام گرسنگی خود با نگاه به تصویری از سفره‌ای پر از انواع غذاها بیهوده است. لذا پولس با تأکید بر مراقبه واقعی می‌گوید: «در خاتمه ای برادران، درباره هر آنچه راست، شریف، درست، پاک، دوست داشتنی، نیکنام و هر چه عالی و قابل ستایش است، ببینید» [Phil. 4: 8]. تلاش بیشتری باید کرد تا بتوان ساعت‌ها به مراقبه نشست، هر مانعی را در نیل به معرفت خدا از میان برداشت و «تمام افکار و خیالات را تحت فرمان مسیح درآورد» [iiCor. 10: 5]. کسی مالک خود است که تحت فرمان مسیح مالک افکار خود است. انسان باید از قلب خود مانند یک پادگان محافظت کند و هر اندیشه‌ای را که به ذهنش خطور می‌کند، با دقت زیاد بررسی کند. هیچ فکر بدی، هر چند به ظاهر جذاب را به خانه قلبش راه ندهد. تنها باید از افکار خالص و مقدس استقبال کرد [9, p.201]. سالک حقیقت با تمرین‌های مراقبه‌ای زیاد، ممکن است به تجربه‌ای دست یابد که طی آن خودآگاهی خویش را از دست می‌دهد و به احساسی از هستی که سرشار از هوشیاری وسیع‌تری است، می‌رسد. با مراقبه و تأمل می‌توان به جایی رسید که قدرت الهی برای درک حقایق را به دست آورد و بر اساس آن، یک زندگی خداپسند داشت؛ چنان که پولس می‌گوید: «در آنچه می‌گویم تأمل کن و خداوند ترا قادر می‌سازد که همه چیز را بفهمی» [iiTim. 2: 7].

– وارستگی درونی

برای ارتباط با خدا و قرب الهی باید از ماسوای خدا قطع علاقه کرد؛ نه تنها از چیزهای گناه‌آلود، بلکه از هر چیز غیرگناه‌آلود، اما مانع ارتباط با خدا نیز وارسته شد [9, p.202].

وارستگی، انقطاع یا تبتل (Detachment) به معنی آزاد و رهاشدن انسان از وابستگی به هرچیز در سیر به سوی خداست. انقطاع از غیر خدا کمالی قلبی است که با مراعات ورع و تقوا و انجام وظایف قابل وصول است. انقطاع از آن حیث اهمیت دارد که تنها راه رسیدن به وحدت با خدا و یافتن صورت ازلی الهی است. لذا عرفا انقطاع را عالی‌ترین فضیلت از میان همه فضائل می‌دانند [18, pp.285-294]. پولس به وارستگی و عدم دلبستگی به چیزهای غیرخدایی تأکید ورزیده و با ناپایداری دانستن دنیا و خوشی‌های آن، انسان‌ها را از دل بستن به آن برحذر می‌دارد: «ای برادران، وقت زیادی باقی نمانده است و از این پس، حتی آنانی که زن دارند باید طوری زندگی کنند که گویا مجرد هستند. عباداران طوری رفتار کنند که گویی غمی ندارند. خوشحالان طوری زندگی کنند که گویی خوشی را فراموش کرده‌اند و خریداران طوری رفتار کنند که گویی مالک آنچه خریده‌اند، نیستند و کسانی که به کارهای دنیوی اشتغال دارند، طوری زندگی کنند که دلبسته این جهان نشوند؛ زیرا حالت کنونی جهان به زودی از بین خواهد رفت» [iCor. 7: 29-31]. او سفارش می‌کند که به دنیا و آنچه به آن تعلق دارد دل نبندید، زیرا در دلی که دنیا را دوست می‌دارد، محبت خدا نیست. قلب انسان جایگاه نظر و توجه خداست و خدا به قلبی نظر دارد که پاک است. قلبی که تهی از حب به غیر شد و مملو از محبت خدا، سلیم می‌شود. پس قلب حرم خداست؛ غیر او را در آن نباید راه داد. چنان که پولس در لزوم پاک‌نگه‌داشتن خود و قلب خود می‌گوید: «آیا نمی‌دانید که شما خانه خدا هستید و روح خدا در شما ساکن است؟ اگر کسی خانه خدا را آلوده سازد خدا او را تباه خواهد ساخت؛ زیرا خانه خدا باید پاک و مقدس باشد و آن خانه شما هستید» [iCor. 3: 16-17]. پس، قلب پاک خانه محبوب، محل ارتباط با او و دریافت فیض الهی است.

خالی بودن باطن از غیر خدا به این معنا نیست که انسان با دوستان خود همراه نباشد؛ انسان وارسته در ظاهر با خلق است، اما در باطن از آنان جدا و با خداست. او در عین حال که در بین مردم بوده و امور دنیا را به جایی می‌آورد، روحش در ملکوت سیر می‌کند. لذا انقطاع از مخلوقات به معنای انزواطلبی یا عزلت‌گزینی نیست، بلکه به معنای ترک پیوند قلبی با آنهاست. برای ترک همه چیز باید از خود شروع کرد و خود را ترک گفت. وقتی خود را ترک گفتیم؛ در واقع همه چیز را ترک کرده‌ایم [10, P. 6]. اما وارستگی باطنی، اغلب هنگامی که با جدایی بیرونی همراه باشد، بهتر است. تهی بودن از همه مخلوقات پربودن از خداست و پربودن از مخلوقات تهی بودن از خداست

[28, p.121]; لذا پولس می‌گوید که گاهی خدا دستور می‌دهد: «از وابستگی‌های نامناسب با افراد بی‌ایمان دوری کنید؛ زیرا چه شراکتی بین نیکی و شرارت است و چه رفاقتی بین روشنایی و تاریکی؟ چه توافقی بین مسیح و ابلیس وجود دارد و چه هماهنگی بین ایمان‌دار و بی‌ایمان؟ و یا چه وجه اشتراکی بین خانه خدا و بت‌ها هست؟ ... و خداوند می‌فرماید از میان آن‌ها خارج شوید و خود را از آنان جدا سازید، به چیزهای ناپاک دست نزنید و من شما را خواهم پذیرفت» [iiCor. 6: 17]. البته، انسان می‌تواند گاهی اوقات در میان جمع، اما از آن‌ها جدا باشد. در میان کسب‌وکار و چرخش زندگی اجتماعی، روح می‌تواند در باطن خود با خدا خلوت گزیند و وارستگی را در پیش گیرد. کسی که به فضیلت وارستگی آراسته است، نوعی آرامش خاص دارد؛ چون از دست‌دادن چیزی از دنیا او را اندوهگین و به‌دست‌آوردن چیزی از آن او را مغرور نخواهد کرد. آنچه برای او مهم و باقی است خدا و اراده اوست. لذا پولس تأکید می‌کند جهان و تمایلات دنیوی از بین خواهند رفت، اما هر که اراده خدا را به جا آورد، تا به ابد زیست خواهد کرد. پس باید به چیزهای آسمانی دل بست و درباره آنچه در عالم بالاست، اندیشید [Col. 3:1-2].

– طهارت باطنی

پولس طهارت باطنی، معرفت، صبر و مهربانی را از نشانه‌های خادمان خدا می‌داند که در داشتن زندگی پاک و بی‌آلایش آشکار می‌شود [iiCor. 6: 6-7]. او معتقد است که گناه پنجره‌های روح را تیره می‌کند و مانع دستیابی ذهن به اسرار الهی می‌شود، که «حکمت به جان شرور وارد نمی‌شود و در بدنی که به گناه آلوده است، قرار نمی‌گیرد» [Wis. 1:4]. نخستین شرط برای رسیدن به مقام اتحاد عرفانی، پاک‌سازی قلب از غیرخداست. چنان‌که پولس از پیروان خود می‌خواهد «بیایید خود را از هر ناپاکی جسم و روح بزدااییم و با ترس از خدا، تقدس را به کمال رسانیم» [iiCor. 7: 1]. به‌نظر پولس، پاک‌سازی بیرون و درون برای رسیدن به معرفت خدا و مصاحبت با او مهم است [9, p. 208]. شرط برقراری ارتباط با خدا و برخورداری از حضور خدا پاکی از گناه است که «اراده خدا پاکی و طهارت شماسست و اگر زندگی ناپاکی داشته باشید، نمی‌توانید مقدس و پاک باشید» [24, vol. 9, p.85].

به گفته عارفان، هدف و کمال سلوک دستیابی به «حیات معنوی» است. در پیشرفت

روحي سالک، سه مرحله مشخص وجود دارد که با طی آن می‌تواند از تاریکی‌های ناشی از ارضای تمایلات پست رهایی یابد. آن‌ها عبارت‌اند از زندگی مبتنی بر «تطهیر و تصفیه، اشراق و اتحاد» [19, p.42]. سالک طریقت باید از این مراحل بگذرد تا بتواند به آفتاب حقیقت نائل شود و در آنجا به نظاره جلال الهی بنشیند. پولس هرگز قبول ندارد که روح می‌تواند به یک نوع پاک‌سازی دست یابد که گناه نتواند آن را آلوده سازد و در نتیجه از تطهیر بی‌نیاز شود؛ بلکه به اعتقاد او، کسانی که خود را مدام در آب تولد تازه تطهیر می‌کنند، باید مکرر خود را از آلودگی‌های زندگی پاک‌سازی کنند. پاک‌سازی چیزی نیست که یک بار و برای همیشه انجام شده باشد. برای کسب آن باید مدام مجاهده کرد [9, p.210]. لذا او به یهودیان و یونانیان اخطار می‌کند که از گناهان خود توبه کنند و به خدا روی آورند [Acts, 20: 21]. برای پاک‌ساختن قلب باید به ریاضت نفس پرداخت تا بتوان خداوند (مسیح) را دید [1 Thess, 4: 7]؛ لذا خدا ما را به زندگی پاک می‌خواند [iThess. 4: 3]:

زندگی‌ای که با محبت به یکدیگر همراه است، آرزوی زندگی آرام، کارکردن برای تأمین معاش و فضولی‌نکردن در کار دیگران [iThess. 4: 9-12].

– تسلیم نفس

اولین و بزرگ‌ترین لطفی که خدا در حق بندگانش انجام می‌دهد، این است که کاری می‌کند که آن‌ها اراده خود را تسلیم اراده خدا کنند تا بتوانند پیشرفت کنند. کسانی که کمال حضور حیات‌بخش او را تجربه می‌کنند، در هر امری تسلیم او هستند. بدون تسلیم نفس، بدون چشم‌پوشی از اهداف و خواسته‌های شخصی، بدون فناکردن اراده خود در اراده خدا، هیچ تجربه‌ای از امور عمیق‌تر دین نمی‌توان داشت. شرط لازم برای سکنی‌گزیدن خدا در وجود انسان تسلیم است [9, pp.211-212]. چنان‌که پولس می‌گوید «خود را به خدا تسلیم کنید و مانند کسانی که از مرگ به زندگی بازگشته‌اند، تمام وجود خود را در اختیار او بگذارید» [Rom. 6: 13]. این موضوع به شکل دیگری نیز در فصل دوازدهم *نامه به رومیان* بیان شده است: «بنابراین، ای برادران، با توجه به این رحمت‌های الهی از شما درخواست می‌کنم بدن‌های خود را به‌عنوان قربانی زنده و مقدس که پسندیده خداست، به او تقدیم کنید. عبادت روحانی و معقول شما همین است. هم‌شکل این جهان نشوید بلکه به‌وسیله تجدید افکار، وجود شما تغییر شکل یابد تا بتوانید اراده خدا را تشخیص بدهید و آنچه را که مفید و پسندیده و کامل است، بشناسید» [Rom. 12: 1-2]. شناختن اراده خدا که هدف نهایی انسان است، وعده خدا است که تنها با داشتن قلب تسلیم

و فرمان‌بردار می‌توان به آن دست یافت. آنگاه که انسان خود را کاملاً تسلیم خدا می‌کند، به‌جایی می‌رسد که خدا در انتظار اوست [9, pp.212-213].

تسلیم پولس به خداوند (Lord) مسیح، هنگامی که در راه به او ظاهر شد، عملی بود که در تمام دوره زندگی خود به آن پایبند بود. او همیشه در پیش حضور نادیده مسیح زنده زانو می‌زد، به خداوندگاری او اعتراف می‌کرد و در تمام عمر خود از او فرمان می‌برد. تسلیم او از ابتدا قطعی و برگشت‌ناپذیر بود و با گذشت سال‌ها کامل‌تر شد. همه تجارب بزرگ زندگی مسیحی او ثمره آن تسلیم بود [9, pp.210-211]؛ زیرا عیسی مسیح با پست‌ترکردن خود و پذیرفتن مرگ از روی اطاعت توانست بسیار سرافراز شود [Phil. 2: 6-10]. پس باید تسلیم به خدا را از عیسی مسیح آموخت.

– پذیرفتن فعال خدا و نیروگرفتن از او

باید قابلیت پذیرش اراده و فعل خدا در خود را فعال کرد: «در رابطه با خداوند - عیسی مسیح - باشید و از قدرت عظیم او نیرو بگیرید» [Eph. 6: 10]. انسان نه‌تنها باید با روی گشاده از خدا اطاعت کند، بلکه آگاهانه در تلاش برای برقراری ارتباط با او باشد؛ توجه او را به خود جلب نماید؛ از چشمه قدرت او سیراب گردد و از قوت عشق ابدی او تغذیه کند. چنان که پولس در ارتباط با پذیرش فعال خدا و نیروگرفتن از او اظهار می‌دارد: «از روح القدس پر شوید» [Eph. 5: 18]. پرشدن از روح القدس، بسته به کامل بودن ایمان، برای همه در دسترس است. فیض روح القدس تنها زمانی ادامه دارد که ایمان هست. این گفته عیسی مسیح که «بر طبق ایمان شما برای شما انجام بشود» [Matt. 9: 29]، قاعده‌ای است که مشخص می‌کند که انسان با چه پیمان‌های خدا و فیض او را دریافت می‌کند [9, p.213]. شاید پولس هیچ‌جا استمداد معنوی را بهتر و روشن‌تر از این بیان نمی‌کند که «خود را با عیسی مسیح مسلح سازید» [Rom. 13: 14]. زره کاملی را که خدا برای شما تهیه کرده به تن کنید تا بتوانید در مقابل نیرونگ‌های شیطان ایستادگی کنید [Eph. 6: 11]. زره کامل خدا را به‌تن‌کردن به معنی پرشدن از روح خداست. آنگاه که آدمی منجذب در خدا می‌شود «روح او کاملاً بیدار و بینای به خدا شده و در نیایش اتحاد با خدا از جهان محسوسات و همچنین از خویش‌تن به دور و غایب می‌شود» [21, p.102]. او نسبت به همه چیز مرده و فقط نسبت به خدا زنده می‌شود و زندگی را از نو شروع می‌کند و به معرفت کامل خدا می‌رسد [col. 3: 10]. به همین دلیل، پولس

می‌گوید: «همین‌طور شما نیز باید خود را نسبت به گناه مرده، اما نسبت به خدا در اتحاد با عیسی مسیح زنده بدانید» [Rom. 6: 11]؛ یعنی طبیعت گناهکار، خودسر، خودخواه، خودشیفته و خودپرست را بمیرانید [9, p.215]. پس باید حس نسبت به گناه مردن و نسبت به خدا زنده‌شدن را مدام در خود زنده نگه داشت؛ زندگی الهی در درون خود را تقویت کرد و به‌سوی خدا حرکت کرد؛ با اعتماد به نفس در انتظار لحظه شکوفایی آن نشست و همیشه به آن امیدوار بود. در این صورت است که دل و ذهن آدمی کاملاً نو شده و او شخصیت تازه‌ای را پیدا می‌کند که واقعاً نیک و پاک و به صورت خداست [Eph. 4: 23-24]. او به بنایی تبدیل می‌شود که خدا به‌وسیله روح خود در آن زندگی می‌کند [Eph. 2: 22].

– توکل بر خدا و اعتماد به او

هیچ‌کس تا به حال خود را بیشتر از پولس به‌طور کامل برای استغنا از غیر خالی نکرده است [9, p. 216]. او در این مورد به مرتبه‌ای رسید که یعقوب بوهمه این‌گونه توصیف می‌کند، در آن حالت انسان می‌گوید: «من هیچ چیز ندارم؛ زیرا کاملاً عریان و برهنه هستم، نمی‌توانم کاری انجام دهم، زیرا هیچ رسمی از قدرت ندارم. اما مانند آبی جاری هستم، من هیچ هستم، زیرا چیزی بیش از صورتی از «هستی» نیستم و تنها خدا برای من «من هستم» است و همین‌طوری با نشستن در نیستی خود به «هستی» جاودان افتخار می‌کنم و از خود هیچ اراده‌ای ندارم، تا خدا همه در من باشد، تا خدای من و همه چیز در من باشد» [7, p.142].

پولس می‌گوید: «می‌دانم که در من؛ یعنی در طبیعت نفسانی من جایی برای نیکویی نیست؛ زیرا اگرچه میل به نیکویی کردن در من هست؛ ولی قدرت انجام آن را ندارم» [Rom. 7: 18]. هرچه از نیکویی در من است «از خدا دریافت کرده‌ام» [iCor. 4: 7]. او اساس زندگی باطنی و اخلاقی را در خدا می‌بیند. به‌گونه‌ای از خدا صحبت می‌کند که در و پشت همه فرایندهای ذهنی ما انسان‌ها قرار دارد: «در خود لیاقتی نمی‌بینم که بگویم ما صلاحیت انجام چنین کاری را داشته‌ایم. خیر! بلکه لیاقت ما از جانب خداست. او ما را لایق گردانید که خدمتگزار پیمان جدید باشیم و این پیمان یک سند کتبی نیست، بلکه از روح خداست ... روح خدا حیات می‌بخشد» [iiCor. 3: 5]. این بدان معناست که لیاقت ما به‌راستی از خداست. خدا هم بر قلب‌ها و اراده‌های ما عمل می‌کند

و هم بر عقل و اندیشه‌های ما. او قدرت فکر کردن، محبت‌ورزیدن و عمل کردن را به ما عطا می‌کند.

پولس همچنین در خدا قدرتی را یافت که برای پاسخگویی به تمام خواسته‌های زندگی مسیحی لازم است. او هنگامی که تحت فشار ضعف بود یا زمانی که تحت بار وظایف سنگین قرار داشت، در خود قدرتی پشتیبانی‌کننده نیروبخش یافت. چنان‌که می‌گوید: «من به وسیله مسیح که مرا تقویت می‌کند، به انجام هر کاری قادر هستم» [Phil. 4: 13]. یا «اما به وسیله فیض خدا آنچه امروز هستم، هستم و فیضی که او نصیب من گردانید، بیهوده نبود؛ زیرا من از همه ایشان بیشتر زحمت کشیدم، گرچه واقعاً من نبودم، بلکه فیض خدا بود که با من کار می‌کرد» [iCor. 15: 10].

او بارها بر کفایت فیض خدا تأکید می‌ورزد: «و خدا قادر است که هر نوع برکتی را به شما عطا فرماید تا همیشه، به اندازه کفایت و حتی بیش از آن داشته باشید تا بتوانید با سخاوتمندی در امور خیر و نیکو بذل و بخشش کنید» [iiCor. 9: 8]. فیض خدا برای انسان کافی است و در ضعف او کامل می‌شود [iiCor. 12: 9]؛ لذا می‌گوید: «پس چقدر بیشتر با مسرت به ضعف و ناتوانی خود فخر خواهیم کرد تا قدرت مسیح مرا فراگیرد» [iiCor. 12: 9]. پس باید با اعتماد به خدا زیست که خدا همه احتیاجات انسان را با ثروت عظیم خود رفع می‌کند [Phil. 4: 19]؛ لذا دعوت می‌کند که «بیایید تا با دلیری به تخت فیض بخش خدا نزدیک شویم تا رحمت یافته و در وقت احتیاج از او فیض یابیم» [Heb. 4: 16].

– همکاری با خدا

لزوم یکی ساختن فعالیت خود با اراده و کار خدا در درون نفس، به‌وضوح در این گفته پولس بیان شده است: «نجات خود را با ترس و لرز به کمال برسانید؛ زیرا خداست که از لطف خود، اراده و قدرت هرکاری را در شما ایجاد می‌کند» [Phil. 2: 12-13]. استدلال او این است که چون خدا در مرکز هستی عمل می‌کند و محرک و انرژی‌بخش طبیعت اخلاقی است، انسان باید بیشتر کار کند تا نجات خود را کامل‌تر سازد و بداند که خدا برای تحقق رستگاری وی در او و با او کار می‌کند. او باید بیشتر بر خدا که او را یاری می‌کند، تکیه کند، نه بر خود و بداند که نتیجه نهایی آن چیزی است که خدا انجام می‌دهد. خدا به اندازه‌ای در محصول نهایی دخالت دارد که پولس آن را «مصنوع دست خدا» [Eph. 2: 10] می‌خواند. باین‌حال، در جای خود، سهم انسان را به همان اندازه سهم خدا مهم می‌داند [9, pp.219-220].

آنچه خدا در ما می‌کند، چیزی است که می‌خواهد به وسیلهٔ ما انجام دهد. او در ما کار می‌کند و ما را «به وسیلهٔ روح در درون خود قوی و نیرومند می‌سازد» [Eph. 3: 16]. تا ما را «به همهٔ کارهای نیک کاملاً مجهز گرداند تا ارادهٔ او را به عمل آوریم و آنچه او را خوشنود می‌سازد به وسیلهٔ عیسی مسیح در ما به انجام برساند» [Heb. 13: 21]. او انرژی مقدس خاص خود را به ما عطا می‌کند تا بتوانیم کارهای او را انجام دهیم. باید افتخار کنیم که بتوانیم «همکاران» خدا شویم؛ با او همکاری کنیم تا یک هدف مشترک را انجام دهیم. زیرا دو نفر زمانی می‌توانند با هم کار کنند که با یکدیگر توافق داشته باشند. خدا در انتظار همکاری انسان می‌نشیند، چیزهای بیشتری وجود دارد که او بدون انسان انجام نمی‌دهد. تأثیری که خدا در انسان می‌گذارد تا او را با خود شریک گرداند، اخلاقی و ارشادی است؛ زیرا انسان‌ها ابزار کور او نیستند، بلکه عاملان آزاد و هوشمند او هستند [9, p.220]. هرگاه کسی به دعوت خدا برای خدمت پاسخ می‌دهد، خدا با وی همکاری می‌کند و کارهایش را برکت می‌بخشد. این گفتهٔ پولس که «من کاشتم آپولو آبیاری کرد؛ ولی اصل کار یعنی رشدونمو با خداست» [iCor. 3: 6]، بیانگر اصل روشن همکاری الهی است. پاسخ خدا به ضعیف‌ترین تلاش انسان هرگز غامض و اعجاب‌آور نیست. کسی که می‌کارد و آبیاری می‌کند، اهمیت زیادی ندارد، کار عمده در رشدونمو با خداست؛ بنابراین، ما انسان‌ها، در خدمت خدا، همکاران او هستیم [iCor. 3: 7]. تحقق چنین سطح بالایی از همکاری با خدا امکان دارد، اعمالی که به نظر می‌آید از آن ماست، ممکن است اعمالی باشد که خدا خود را در آن اعمال تحقق می‌بخشد و ما در وجود خود و زندگی خود خدا را جلال می‌دهیم [9, p.221].

از این اتحاد با خدا در عمل — که یک اتحاد عارفانه است — شریف‌ترین و سودمندترین زندگی برمی‌خیزد. در واقع، انسان در مرتبهٔ وجودی خود چنان رشد می‌کند که این اتحاد عملی را تحقق می‌بخشد. به نظر پولس، خدا قدرتی زندگی‌بخش در روح انسان است؛ قدرتی که او می‌تواند با آن برای ایجاد زندگی مفید برای خود و دیگران تلاش کند. این تلاش زمانی به موفقیت می‌رسد که او به خدا تقرب جوید و در به کمال رساندن اهداف جاودان خدا با او همکاری کند و به بالاترین سرنوشت خود دست می‌یابد [9, p.222].

— ایمان

حیات عرفانی که حیات روحی و معنوی نیز نامیده می‌شود، حیاتی است که خدا به

انسان با ایمانی که عمل شایسته انجام می‌دهد، عطا می‌کند. پولس ایمان را اصل اساسی مسیحیت و ویژگی برجسته مسیحیان [15, p.38] و وسیله نجات دانسته و در دوره مسیحیت اولیه گسترده‌ترین و عمیق‌ترین بیان از مفهوم آن را ارائه می‌دهد [12, p.327]. ایمان فعل انسان نیست، بلکه فعل خداست [Eph. 8: 2]. چیزی وجود دارد که از خدا می‌آید و ذهن ما را فرامی‌گیرد، بر بسیاری از افکار ما تأثیر می‌گذارد، به همه افکار ما جهت می‌دهد و به آن شکل می‌بخشد، به گونه‌ای که ما تسلیم آن می‌شویم.

ایمان هدیه خدا برای هر انسانی است که آن را بخواهد [Rom. 12: 3]، هر چند این ایمان قابل‌رشد است [15, p. 49]. مفهوم پولسی ایمان دو عنصر عبرانی و یونانی را در خود به یک‌باره دارد؛ یعنی اعتقاد، اعتماد و وفاداری [14, p.9]. پولس در تعریف ایمان می‌گوید: «ایمان یعنی اطمینان به اینکه آنچه امید داریم، واقع خواهد شد و ایمان یعنی یقین به آنچه اعتقاد داریم، گرچه قادر به دیدنشان نیستیم» [Heb. 11: 1]. ایمان، الهام‌بخش اعتماد و اطمینانی است که می‌تواند کوه‌ها را به حرکت درآورد [iCor. 13: 2-13]. در ایمان باید به خدا اعتماد کرد نه بر عقل بشری: «تا پایه ایمان شما بر خود خدا باشد نه بر حکمت انسان» [iCor. 2: 5]. در این تعریف، پولس به پیوند ایمان و امید اشاره می‌کند. ایمان امید به چیزهایی است که وعده داده شده است. این امید ریشه در اعتماد به خدا دارد. پولس در تعریف امید می‌گوید: «ما با امید نجات یافته‌ایم و امید یعنی انتظار دریافت چیزی که هنوز نداریم ... پس وقتی برای چیزی که هنوز رخ نداده، به خدا امیدواریم، باید با صبر و حوصله منتظر آن بمانیم» [Rom. 8: 24-25].

اما ایمان از طریق محبت عمل می‌کند: «مهم آن است که ایمانی داشته باشیم که از آن محبت بجوشد» [Ga. 5: 6]. از این بیان و موارد مشابه معلوم می‌شود که ایمان مفهومی پویاست که فعالیت خود را در محبت آشکار می‌کند [12, p.327]. ایمان در کنار امید و محبت یکی از فضایل سه‌گانه و ابزاری برای کسب سعادت ابدی است [Rom. 10: 13-15]. پولس نتایج ایمان را نجات، عادل‌شمردگی، زندگی جدید، ایمنی از شرور و دشمنان، آرامش و دریافت وعده‌های خدا می‌داند. کسی که ایمان می‌آورد داخل آرامش می‌شود و آنان که ایمان نیاورند، هرگز روی آرامش را نخواهند دید [Heb. 4: 1-3]. ایمان به خدا موجب حیات روحانی و زندگی واقعی می‌شود. این مفهوم در رسالات پولس بسیار دیده می‌شود که مؤمنان به‌واسطه ایمان از زندگی مادی فراتر رفته و در روح زیست می‌کنند. پس زندگی واقعی و جاودان از آن مؤمنان است. البته، این حیات تا زمانی است که مؤمنان در ایمان استوار و ثابت‌قدم باشند [iThess. 3: 7-8].

– محبت

پولس محبت را بهترین فضیلت الهی دانسته و در خصوص آن در رساله اول قورنتیان می‌گوید: «اگر به زبان فرشتگان سخن گویم و محبت نداشته باشم، طبعی پرهیاهو یا... هستم؛ اگر نبوت داشته باشم و جمیع اسرار و همه علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم به حدی که کوه‌ها را جابه‌جا کنم و محبت نداشته باشم، هیچ هستم؛ اگر جمیع اموال خود را به صدقه بدهم و بدن خود را به آتش بسپارم تا سوخته شود و محبت نداشته باشم، هیچ سود نمی‌برم. محبت، حلیم و مهربان است؛ محبت حسد نمی‌برد؛ محبت کبر و غرور ندارد، اطوار ناپسندیده ندارد و نفع خود را طالب نمی‌شود؛ خشم نمی‌گیرد و سوءظن ندارد؛ ... محبت هرگز ساقط نمی‌شود و اما اگر نبوت‌ها باشد، نیست خواهد شد و اگر زبان‌ها، انتها پذیرفت و اگر علم، زایل خواهد شد؛ والحال این سه چیز یعنی ایمان، امید و محبت باقی است؛ اما بزرگ‌تر این‌ها محبت است» [13-2: 13: iCor.]; از این سخنان، پیداست که جایگاه محبت در مسیحیت، جایگاهی والا و عظیم است به حدی که به گفته پولس، نبوت بدون محبت هیچ و مرتبه محبت از ایمان بالاتر است.

واژه به‌کاررفته در عهد جدید برای محبت الهی آگاپه (Agape) است. این واژه به عشق خالصانه و بی‌غرضانه خدا به انسان اشاره دارد. خدا به اقتضای ذات خود محبت می‌ورزد. عشق انسان به خدا انعکاسی از عشق خدا به اوست. عشق به خدا تسلیم‌شدن به اوست که باید در محبت به همسایه متجلی گردد. پولس بر آن است که همه احکام خدا در این حکم که «همسایه خود را مانند خود محبت نما» خلاصه شده است [9: 13: Rom].

پولس مسیحی شدن خود را مدیون محبت خداوند می‌داند. به نظر او عشق خدا به انسان‌ها سبب شده است که آن‌ها را به واسطه عیسی مسیح با خود مصالحه دهد [18-19: 5: iiCor.]. پولس ایمان، امید و محبت را در یک گروه جای داده و آن‌ها را شالوده‌های حیات مسیحانه قلمداد می‌کند [13: 13: iCor.]. اهل محبت نرم‌خو، در مواجهه با امور صبور، مهربان، پاک از حسد، کبر، خودبینی، خشم، کینه و رفتار ناشایست است؛ از راستی شاد و از ناراستی ناراحت هستند؛ در همه حال خوش‌باور و امیدوار است. لذا پولس در ترسیم زندگی پاک و مقدس خطاب به مسیحیان می‌گوید: «پس مانند برگزیدگان مقدس و محبوب خدا، خود را به رحمت، مهربانی، فروتنی، ملایمت و بردباری ملبس سازید. همدیگر را عفو کنید و بر این همه محبت را اضافه کنید، زیرا محبت همه چیز را به هم می‌پیوندد و تکمیل می‌کند» [12-14: 3: Col]. سرانجام، باید گفت که ایمان و محبت موجب تغییری اساسی در رابطه

فرد با خدا و با دیگران می‌شود. این تغییر آن قدر اساسی و ریشه‌ای است که با عبارات «تولد جدید» و «تولد دوباره» از آن یاد می‌شود [16, p.47].

نتیجه

آموزه‌های عرفانی اموری فقط نظری نیستند؛ بلکه فراتر از آن، با اعطای نگرشی ژرف نسبت به هستی و معرفتی عمیق و عمل صالح خالصانه، زندگی جدیدی به انسان ببخشد؛ حیاتی به‌دوراز خشکی، سردی و خلأ بوده و سرشار از محبت، غنا، سکینه و آرامش است. از این نوع زندگی به حیات عرفانی تعبیر می‌شود که حیاتی معنوی، پاک و باخدا بودن است. ویژگی چنین حیاتی، عشق بلامنازع و بدون شرطی است که عارف به خود، خدا و همه جهان هستی دارد؛ لذا عارف، با عاشق مهربان مترادف است که می‌خواهد با دیگران در این زندگی سهیم شود و همه ابعاد انسانی آن‌ها به بهترین شکل شکوفا گردد. حیاتی که همچون هنر حقیقت جهان معنا را به نمایش گذارده و وسیله ظهور حقیقت می‌شود. حیاتی که غایت تمام ادیان بوده و تحقق سعادت بشر در دستیابی بدان تعریف می‌شود.

عرفان مسیحی، مانند دیگر سنت‌های عرفانی به دنبال ارائه نوعی زندگی آرمانی است که می‌توان آن را حیات عرفانی دانست. از رساله‌های پولس و سخنان وی می‌توان چنین برداشت کرد که تغییر کیش، وی را وارد حیاتی دیگر کرده است. او درصدد ابداع نوعی الهیات نیست، بلکه مدعی بوده که به حیاتی تازه در مسیح دست یافته و سبک زندگی جدیدی را تعلیم می‌دهد که از آن به «زندگی در مسیح» تعبیر می‌کند. پولس نیکوترین حیات را زندگی مسیح‌گونه معرفی کرده که شایسته فرزندان خداست. کسانی که خدا در آن‌ها و با آن‌ها است و آن‌ها در اتحاد آگاهانه با او زندگی می‌کنند و از حیاتی عرفانی برخوردارند. در اینجا بذر مفهوم خداگونگی را مشاهده می‌کنیم. زندگی و مرگ آن‌ها فقط برای خداست. حیاتی که مبتنی بر محبت و ایثار بوده و غایتش صورت خدایی پیدا کردن است.

پولس مانند عرفای بزرگ هرگز دریافته‌های عرفانی را نزد خود نگاه نداشت و همواره تلاش می‌کرد آنچه را دریافته است به دیگران بازگوید. ارتباط معنوی بی‌واسطه با خدا، هیچ‌گاه او را از حیات‌بخشیدن به جامعه دینی که از میان آن پدید آمده باز نداشت. او معتقد بود که انسان‌های دیگر نیز می‌توانند زندگی جدید او را تجربه کنند و او مأموریت

دارد که حقیقت این زندگی را به آن‌ها منتقل سازد. کسی که به این حیات جدید دست یابد، زندگی کاملاً تقدس‌یافته‌ای دارد و یک آزادی واقعی دارد که پولس آن را «آزادی جلال فرزندان خدا» می‌نامد. زندگی‌ای که هدفش اتحاد با خداست و آرامش و قوت از ثمرات آن است. پولس در پی گسترش این نوع زندگی عرفانی بود که در آن انسان‌ها بتوانند در ارتباطی مبتنی بر محبت فراگیر و صمیمانه، یعنی زندگی سراسر آکنده از خدا قرار گیرند. روح انسان صورت و جلال خدا را نمایان می‌سازد که اگر قرار است دوباره به نزد خدا بازگردد، باید از همه آلودگی‌های جسمی و روحی پاک شود و با خدا ترسی خود را کاملاً مقدس سازد. چنین کاری در زندگی عرفانی رخ می‌دهد که مشخصه اصلی آن محبت خالصانه و بی‌غرضانه به خدا و انجام اعمال نوع‌دوستانه است.

با بررسی نامه‌های پولس استنباط کرد که هرچند او بر فیض الهی در این راه تأکید دارد؛ اما برای رسیدن به چنین حیاتی باید خود را به فضیلت‌هایی آراست و مقاماتی را طی کرد:

- یکی از راه‌های مهم رشد معنوی انسان و رسیدن به آرامش درونی و نیل به مقام اتحاد با خدا دعاست؛ البته، دعا زمانی مؤثر خواهد بود که به‌عنوان یک نیروی اجتماعی در خدمت خیر به دیگران باشد.

- مراقبه و تمرکز بر امور الهی سبب می‌شود که انسان اصل وجود خود را کشف کند و از این طریق به وجود ذات اقدس الهی که سرچشمه هستی اوست، متصل شود و از آرامش روحی در زندگی برخوردار گردد.

- کسی که به مقام وارستگی نائل شده، از یک نوع آرامش خاصی در زندگی برخوردار است؛ چون نسبت به دنیا رغبت و دلبستگی ندارد، نه از دست‌دادن چیزی او را اندوهگین می‌کند و نه به دست‌آوردن چیزی او را مغرور می‌کند. آنچه برای او مهم و باقی است، خدا و اراده او است. زیست ابدی در دل بستن به چیزهای آسمانی است.

- شرط برقراری ارتباط با خدا و نیل به مقام اتحاد عرفانی پاکی از گناه و تهی کردن قلب از غیر خداست. چنان‌که خدا ما را به یک زندگی پاک فراخوانده است. نشانه چنین زندگی محبت به یکدیگر، آرزوی زندگی آرام، کارکردن برای تأمین معاش و دخالت‌نکردن در امور دیگران است.

- کسانی که کمال حضور اشرافی و حیات‌بخش خدا را تجربه کرده‌اند، در هر امری تسلیم او هستند و هر چیزی را که مانع کار او در آن‌هاست، از میان برمی‌دارند. از اهداف

و خواسته‌های شخصی خود چشم‌پوشی کرده و اراده خود را در اراده خدا فانی می‌سازند. - باید قابلیت پذیرش اراده و فعل خدا در خود را فعال کرد. از چشمه قدرت او خود را سیراب کرد و از قوت عشق ابدی او تغذیه نمود تا بتوان فیض و عنایت او را به خود جلب کرد. - در خدا قدرتی وجود دارد که برای پاسخگویی به تمام خواسته‌های زندگی پاک و عرفانی لازم است. پس در زندگی باید به او توکل کرد و به رحمت و فیض لایزال او اعتماد داشت و از آن کمک گرفت.

- باید فعالیت خود با اراده و کار خدا یکی ساخت و در خدمت خدا، همکار او بود. هرگاه کسی به دعوت خدا برای خدمت پاسخ می‌دهد، خدا با وی همکاری می‌کند و کارهایش را برکت می‌دهد. از این طریق انسان می‌تواند یک زندگی مفید برای خود و دیگران رقم زند.

- ایمان اعتماد به چیزهایی است که خدا وعده داده است. آن هدیه خدا برای انسان و وسیله نجات او است. ایمان با امید و صبر همراه است و از طریق محبت عمل می‌کند و موجب حیات روحانی و زندگی واقعی و همراه با آرامش می‌شود.

- عیسی درصدد تکمیل شریعت با محبت بود و محبت به خدا و همسایه را تمام شریعت می‌دانست؛ اما پولس می‌خواست شریعت را با محبت جایگزین سازد. محبت خدا به انسان‌ها سبب شده است که آن‌ها را به واسطه عیسی مسیح با خود مصالحه دهد. ایمان، امید و محبت بنیان‌های حیات مسیحانه، یعنی زندگی عرفانی هستند.

منابع

- [۱]. کتاب مقدس (۲۰۰۹ م.). ترجمه قدیم با حروف چینی و رسم‌الخط جدید، انتشارات ایلام، چاپ پنجم.
- [۲]. اندرهیل، اولین (۱۳۹۲ ش.). عارفان مسیحی، ترجمه: حمید محمودیان و احمدرضا مؤیدی، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، چاپ دوم.
- [۳]. کونگ، هانس (۱۳۸۴ ش.). تاریخ کلیسای کاتولیک، ترجمه: حسن قنبری، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ اول.
- [۴]. _____ (۱۳۹۰ ش.). متفکران بزرگ مسیحی، گروه مترجمان، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، چاپ دوم.
- [۵]. میلر، و.م (۱۹۳۲ م.). تفسیر کتاب اعمال رسولان، بی‌جا.
- [6]. The Holy Bible (1967). King James Version, the world publishing company, New York.

- [7]. Boehme, Jacob (2007). *The Way to Christ*, Cosimo, Inc.
- [8]. Bruce, Alexander Balmain (1909), *St. Paul's conception of Christianity*, New York, Scribner.
- [9]. Campbell, Jamse, D.D. (1908). *Paul the Mystic: A Study in Apostolic Experience*, New York & London: Knickerboker Press.
- [10]. Davis, Oliver, (trans.) (1994). *Meister Eckhart: Selected Writings*, London, Penguin Books.
- [11]. Davis, Scott (1992). "Mysticism", *Encyclopedia of Ethics*, Lawrence C. Becker (ed.), New York and London: Garland Publishing, Inc. Vol. II.
- [12]. Donfried, Karl Paul (1996). "Faith", *The HarperCollins Bible Dictionary*, editor-in-chief, Paul J. Achtemeier HarperCollins Publishers, New York.
- [13]. Fairbairn, A. M., Fairbairn, A. M. (1902). *Philosophy of the Christian Religion*, New York: The Macmillan Company.
- [14]. Hatch, William Henry Paine (1925). *The idea of faith in Christian literature*, universite de Strasbourg, Imprimerie alsacienne.
- [15]. Hatch, William Henry Paine (1917). *The Pauline idea of faith*, Harvard University press.
- [16]. Hatch, William Henry Paine (1875). *The Pauline idea of faith in its relation to Jewish and Hellenistic religion*, Cambridge, Harvard University press.
- [17]. Hengel, Martin (2002). *Paul in Arabia*. *Bulletin for Biblical Research*, 12, 1, 47-66.
- [18]. *Meister Eckhart: A modern translation* (1941). Raymond Bernard Blakney, Harper & Brothers
- [19]. Mundy, John H. Richard W. Emery, Benjamin N. Nelson (1965). *Essays in Medieval Life and Thought*, New York: Biblo and Tannen.
- [20]. Nietzsche, Friedrich (1911). *The Antichrist, Complete Works*, Vol: 6, London.
- [21]. Pojman Louis, Michael Rea (2008). *Philosophy of Religion: An Anthology*, Australia; Belmont, CA: Thomson/Wadsworth.
- [22]. Rolfson, Helen (2013). *Mechthild of Magdeburg*, *The Wiley-Blackwell Companion to Christian Mysticism*, Edited: Julia A. Lamm, West Sussex, and Blackwell.
- [23]. Smith, Margaret (1995). *Studies in Early Mysticism in the near and Middle East*, One world Publications.
- [24]. Spence-Jones, H. D. M., Joseph S Exell (1887). *The Pulpit commentary*, London, Kegan Paul, Trench.
- [25]. Stace, Walter Terence (1961). *Mysticism and Philosophy*, Macmillan, London.
- [26]. Underhill, Evelyn (1914). *Practical Mysticism: A Little Book For Normal People*, London: J. M. Dent & Sons LTD.
- [27]. Underhill, Evelyn (1961). *The Mystics of the Church*. London, James Clarke & CO.
- [28]. Walshe, M. O, C. (1992). *Meister Eckhart, Sermons and Treatises*, vol. 3, Longmead Element Book.
- [29]. Whyte, Alexander (1903). *The Apostle Paul*, New Jersey: Jennings and Graham.